

# تکمله یوسف و زلیخای جامی

بر اساس تحقیق و مطالعه پوشیده نیست، که داستان یوسف زلیخا از قرون منمادی و اعصار عدیده زبان زد و معروف بوده بدو آبشکل داستان مذهبی و عقیدوی درمآ خذاهل یهود در تلمود مذکور و هم بعد ها نظر به فلسفه عمیق - الاهی که شأن نزول آن نکات نظر علیحده بی دارد بصورت وحی نازل و جزء پاره دو از دهم قرآن عظیم الشان و بالاخره بحیث داستان عشقی حضرت یوسف با زلیخا در زمره سایر داستانهای ادب فارسی بشکل منثور و منظوم شامل گردیده، عده بی از شعر او نویسنده گان را واداشته است تا قلم بردارند و این موضوع جالب را بصورت منظوم و منثور بنگارند که بهمین اساس یکعده شعر او نویسنده گان در نگارش، نظم و ترجمه آن در السنه مختلف (۱) فارسی، پشتو، ترکی، اردو، پنجابی، هندی، آلمانی و انگلیسی و غیره بذل مساعی کرده اند.

تا جاییکه معلومات در دست است اولین شعرای فارسی زبانیکه در نظم این موضوع اقدام کرده اند یکی ابوالمؤید بلخی - صاحب شاهنامه منثور - دیگر بختیاری که بحدس ری و از شعرای دربار عزالدوله بختیار بن معزالدوله دیلمی است که از سال ۳۵۶ تا ۳۶۷ در عراق عرب، اهواز و کرمان سلطنت داشت - سوم فردوسی طوسی که یوسف زلیخا را نیز بر وزن شاهنامه بخواهش بهاءالدوله دیلمی بساخت (۲). از آنجا که در صحت اتنساف این مثنوی فردوسی شک و ایرادی وارد است مخصوصاً استاد عبدالمعظم قدری - بود که در ذبیح اللطیف و کسب ان دیگ درین مورد اعتراضاتی دارند و این مثنوی را مربوط بیکمی از شعرای دور ابو الفوارس طغانشاه برادر ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۵۴۸۵) میدانند که البته توضیح این موضوع بردویان تأیید

(۱) ثقافة الهند، جلد نهم شماره چهارم سال ۱۹۵۸ من ۲۱، ۲۲ و ۲۳  
 (۲) برای مزید معلومات درین مورد مراجعه شود به هزاره فردوسی من ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵ و تاریخ ادبیات بیات دکتر هرمان اته جرمنی صفحات ۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴ و تاریخ ادبیات شفق، صفحات ۹۶-۹۷ و تاریخ ادبیات صفاح اول من ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱ - طبع سوم و مجمع الفصحی جلد اول من ۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۵ و من ۹۴۹ از جلد دوم - آتشکده آذر من ۴۸۸ جلد دوم - ثقافة الهند، جلد نهم شماره چهارم من ۳۸-۳۹

مقاله جدا گانه را ايجاب ميکند چه همچنانکه فعلا نميتوان در عدم وجود ديت اسناد و افي بمقصود، نسبت اين اثر را از فردي صراحت رد کرد و بجزرات هم نميشود اتمابش را تأييد نمود.

بهمين اساس شعراي ديگري نيز مانند عمق بخاري (۱) که غالباً مثنوي يوسف وزليخايش در دو بحر خوانده ميشده و در حدود (۵۴۲-۵۴۳) وفات يافته است. مولانا رکن الدين مسعود هروي (۲) بن محمد امام زاده که موفق به اكمال يوسف وزليخاي خود نشده است، جامي هروي (۱۸۱۷-۱۸۹۸) محمود بيگ - الم محمد قاسم مروجي متوفى ۹۷۹ مير معصوم نامي قندهاري (۳) از مقربان دربار اکبري - تقى الدين اوحدي ميرزا محمد مقيم فزوني - فرخ حسين ناظم هروي (۴) که در (۱۰۵۸ هـ) مثنوي خود را آغاز کرد و در ۱۰۷۲ آنرا انجام داد - محمد ابراهيم خليل الله که تا ۱۱۶۰ در قيد حيات بود - لطف عليخان آذر بيگ زلي صاحب آتشکده، حاذق هروي (۵) متوفى ۱۲۵۹، مولانا محمد عثمان يا - حاوي (۶) حبيب الله حبيبي فرزه ي کابل ي که در هزار و هشتاد و هفت (۷) يوسف زليخاي خود را انجام داده است و امثال اينها ميباشند که اين داستان را منظوم ساخته اند.

همچنين به مضمي از نو و بسند گان اين موضوع رابه نظر نگاه نهند. که البته در آثار مشهور جنبه عقيدتي و ديني بيشتر در نظر يوده به مقصود تفسير قرآن درين موضوع پرد اخنه شده است، چه بر خلاف شعر اميدان تنگ و تاز فکري و ابداع مضامين مخيل براي آنان کمتر وضيق تر يوده، زيادتر موضوع رابه زمينه هاي اخلاقي حکايات، ولطائف و نظاير و امثال آن تزيين داده اند.

(۱) تاريخ ادبيات هرمان اته. چاپ تهران، صفحه ۵۰.

(۲) ليلال الالباب ص ۱۵۶ و ۱۵۷ طبع نفيسي تهران، و تاريخ ادبيات اته.

(۳) راجع به نامي قندهاري به منتخب التواريخ بدايوني مراجعه شود.

(۴) تاريخ وفات ناظم هروي صاحب تذکره روز روشن درس ۶۷۷ طبع بهوبال

سال ۱۲۹۷ هـ هم مجرم ۱۰۶۸ قيد کرده است، در حالیکه بايد وي تا بعد از سال ۱۰۷۲ در قيد حيات يوده باشد، يعني بايد پس از اكمال مثنويش فوت شده باشد.

(۵) راجع به حاذق هروي به آريانا دايرة المعارف جلد سوم و شماره دهم

مجله عرفان سال (۱۳۴۱) نوشته نگارنده مراجعه شود.

(۶) بجلد سوم آريانا دايرة المعارف مراجعه شود.

(۷) سکنة الفضلا يا بهار افغاني، صفحات (۶۰-۶۵).

تا جا بیکه معلومات در دست است جز از آثار منثور بیکه در ضمن کتب  
قصص الانبیاء که بزبان های عربی و فارسی (۱) بوده و ازین داستان تذکرانی بصورت  
مجموعه یا مفصل داده شده کتب مستغلی نیز در اثر تألیف گردیده که میتوان  
فی الجملة احسن القصص (۲) معین الدین جوینی (متوفی نیمه دوم قرن هشتم)  
داستان یوسف و زلیخا با هم انیس المریدین (۳) و شمس المجالس منسوب  
بخواجه عبدالله انصاری هروی - یوسف زلیخای منثور خواجه معین الدین  
الفراهی (۴) صاحب معارج النبوة و تفسیر فقره کار (۵) را نام برد. ولی  
بر علاوه این باید تذکر داد که آثار ذی ارزش و قابل اعتنای دیگری نیز  
موجود بوده اند که از ذکر آنها ناگزیریم.  
غالباً در اواخر عصر غزنوی همین بر تفسیر آیات قرآن در مورد یوسف  
و زلیخا نویسنده ای که تا حال برهنه با ماوم مانده است ( اثر موجود نزد نگارنده

(۱) غیر از قصص الانبیاء های معروف یکی قصص الانبیاء محمد بن اسعد بن  
عبدالله حنفی است که مقدمه آن نیز نگارنده موجود است و در یکی از شماره های  
آریانا بزودی منتشر میگردد.

(۲) افغانستان از کتب و اشعار این نویسنده (۳) نسخه بسی ازین اثر به  
کتابخانه نگارنده موجود است که از لحاظ سبک اشبا با سایر مؤلفات حضرت  
خواجه شهابی ندارد و معلوم است این کتاب نیز به سر نوشت یکمده کتب دیگر  
از قبیل السواد الاعظم ابوالقاسم بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید الحکیم  
السمرقندی که نسخه دست خورده این اثر در کتابخانه من جزء مجموعه تفسیری  
مشمول از منتخب کتاب تحقیقات خواجه محمد پارسا - رساله امیر کلال، رساله  
سرشته مولانا جامی - کتاب قدسیه شیخ بهاء الحق محمد بن محمد بخاری مشهور  
به بهاء الدین نقشبند و رساله شرح و سایای خواجه عبد الخالق غجدوانی اثر  
ابوالعبیر فضل الله بن روزبهان مشهور به خواجه مولانا موجود میباشد گرفته تا آمده  
در قرون ما بعد دست خورده و دو باره نوشته شده است. همچنین است کتاب  
یوسف زلیخای منثور دست داشته نگارنده که از آن بحث گردیده و نسخه اصیل  
و دست خورده آن هر دو بصورت ناقص نزد من موجود میباشد.

(۴) ص ۷۵ جلد هفت روضة الصفا، طبع بمبئی (۵) تفسیر فقره کار اثر

مسلم معین انصاری که مکرر در هند طبع گردیده است.

ناقص بوده سر و آخر آن - اقط است و از وسط آن اوراقی افتاده) کتابی تألیف کرده که شایان دقت و توجه میباشد. این اثر بر ع-الوه اینک از حیث سبک نگارش و شیوه انشاء نماینده عصر و زمان خود میباشد که ثابت آن نیز نظر به طرز نوشت و رسم الخط کهنه و قدیمی بوده باید در قرن هفتم کتابت شده باشد. زمان تألیف کتاب را میتوان از عبارات ذیل که از متن کتاب اقتباس گردیده است به تقریب تعیین نمود.

... ای عجب پیشینگان که معجزات عیان می دیدند و می نگردیدند مؤمنان بعد از چهار صد و پانصد سال خبری شنیدند و بدان بگرویدند، قایدانی که کار توفیق و عنایت دارد نه اظهار حاجت دارد... .

فقرات فوق دال برین میتوان شد که مؤلف چهار یا پنجصد سال پس از حضرت رسول اکرم (ص) بایم حیات داشته باشد.

این اثر چنانکه قبلاً تذکر دادیم متأسفانه ما تنها یکمده آثار دیگر گرامایه ادبی - تاریخی - فلسفی - هنری - اجتماعی - حکمی و غیره از دستبرد زمانه و حوادث ناگوار مصون مانده از اول و آخر و وسطش او را قیافتیده است که موجب شده نویسنده و مؤلف آن فعلاً مجهول باقی بماند و لی از اشعار و قطعاً تیکه در متن کتاب جابه جا به تقریباً ذکر شده است و ما آنرا در مقاله جداگانه ای تحت بررسی و تدقیق قرار خواهیم داد. احتمال دارد که نااندازه بی محل مجهولات این اثر توفیق دست دهد. این اثر که غالباً در شصت فصل و یا بیشتر از آن تدوین شده است و فصل پنجاه و هشتم آن موجود میباشد نشر است آمیخته بنظم - خیلی ساده - روان - و خیالی از همه گونه تکلفات و تعقیدات. جملات آن کوتاه و افعال آن مذکور است، گویا محذوفات فعلی متداول در قرون بعدی کمتر در آن دیده میشود. مختصات انشای آن از لحاظ ایراد اشعار و ذکر آیات و احادیث بیشتر به کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید که برای بهرامشاه آنرا در حدود

سال ۵۲۹ هجری (۱) به اثر فارسی در آورد شباهت تام دارد. یکمده کلمات و لغتهایی درین اثر بکار رفته است که عمده یا امروز متر و کاند و یا بکلی تغییر شکل و معنی داده اند (۲) . جهت نمونه شیوه افشای این اثر، بطور ذیل را درج میکنیم :

..... بوسعید خراز گوید ، عمری در طلب آن بودم تا مگر از مردان او کسی یابم . شبی بورد خویش مشغول بودم ، ابلیس بیامد تا مرا وسوسه کند عصا بر گرفتم و در بد و فها دم . مرا گفت ای مدعی ، عصا بیندا ز که من از تو ترسم . گفتم از که ترسی . ابلیس گفت من از مردانم . گفتم نه من از زمره مردانم . گفتم نه . گفتم پس ایشان کیانند . گفت ، آنا نند که درین ساعت در مسجد شو نیزیه (۳) در بوستان خواطر خویش در جولانند . برخاستم و از زاویه بیرون آمدم و به شتاب میرفتم ، تا بدر مسجد شو نیزیه رسیدم . از شکاف در و درنگریستم چهل کس را ، از او تار و عباد زمانه ، سر بفکرت فرو برده . بر زهر هر یکی قند بلی از نور آویخته چون چشم من بدیشان افتاد ، یکی از ایشان سر بر آورد و گفت ، باا سعید باز گرد که بدلات شیطان آمده ، و آنکس که بدلات شیطان آید ، بصحبت مردان ره نیابد . . . .

از نمونه فوق میتوان این سخن را بسبب نگاشته شدن این اثر و سایر مختصاتش تا اندازه ای بی بی برد .

نسخه دست خور در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران نگاشته شده این اثر که آنهم ناقص و سر و پا افتیده ، اما نزد اصل آن هم نزد من میباشد غالباً در قرن دهم هجری یا بفکر سرقه و بطن غالب بمنظور ایجاد سبک زمان و عصر توسط شخص مجهولی دو باره نگاشته شده و در عبارات آن طوری تصرف شده است که فصل بندی و تبویب کتاب را با ذکر اشعار و امثال عیناً بحال سابق گذاشته ، محض عبارت رسا و رشیق متن اول را مطابق ذوق و سلیقه خود تزیید و تمقیص کرده است .

(۱) تاریخ ادبیات هرمان اته ، صفحه ۲۲۷

(۲) معرفی مکمل و مختصات این اثر در آینده نشر خواهد شد .

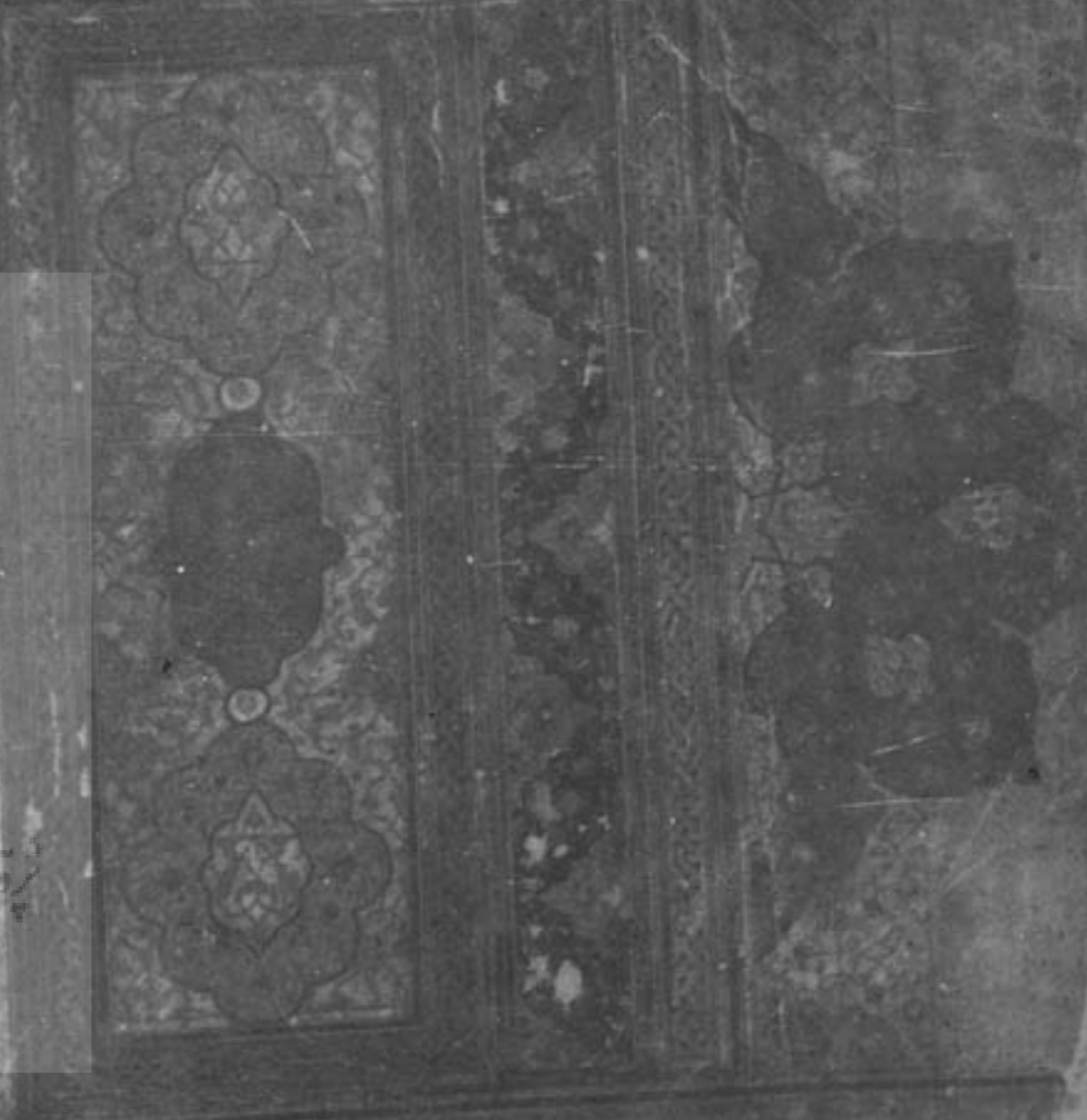
(۳) از مساجد بغداد که نجم الدین دایه صاحب مرصاد العباد در سال ۶۵۴

در آن در گذشت . ( فهرست مشکوة ) .



ژرو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

Handwritten text in a grid format, likely a manuscript or ledger. The text is written in a cursive script, possibly Persian or Arabic. The grid consists of approximately 10 columns and 10 rows. The text is arranged in a structured manner, with some lines appearing to be headers or titles. The handwriting is dense and fills most of the grid cells.



تا اینجا در موضوع آثار بخرجه یوسف زلیخا نگارای در نظم و نثر باجمال  
 نوشتیم که البته از اصل موضوع منظور نظر دور تر شد. اکنون در چند سطر  
 مختصر که مقالت بد را از آنکشد موضوع تکمله مثنوی یوسف زلیخای جامی  
 را نگاه شده به بحث خود خاتمه میدهمیم. در این کتاب که در کتابخانه  
 مولانا عبدالرحمان جامی و به کعبه شعر ای دنگر که به افعه و لاف  
 و لایحه را مطوم کرده اند همه شان اثر خود را در جاییکه زلیخا به اصل  
 یوسف ایل می آید انجام میدهند و موضوع را تا فوت یوسف و مرگ زلیخا  
 دوام داده و اثر خود را بهمین جرم میکنند ولی شاعری که در سر زلیخای  
 مثنوی تکمله خود از نام و نشان و عبره که بتوان شهرت زلیخای رد ذکری  
 ذکر ده است در فرنگ و از دین عجزی مثنوی یوسف و زلیخای جامی را  
 زعم خویش تکمیل کرده این داستان را تا پایان آمدن یوسف نزد پدیده  
 و بنا شدن به معنوب و عمه و بخشایش یوسف برادران را در یکصد و بیست و پنج  
 بیت نظم کرده در پایان نسخه خطی یوسف زلیخای جامی که در کتابخانه  
 نگارنده موجود است (۱) ضمیمه نموده است.

باب شعرای این تکمله مشتمل است که نه تنها به پایانه شعری یوسف و زلیخای  
 جامی نمیرسد بلکه هم از بعضی شعرای دیگری که این داستان را نظم

(۱) در کتابخانه من سه نسخه از یوسف زلیخای جامی موجود است:  
 الف - نسخه خیلی نفیس بخط یکی از اساتذده خط نستعلیق زمان تیموریان  
 عراق باسرا لوح و جدول عالی که متأسفانه از دست اشخاص بی سلیقه و کم فهم تصاویر  
 و میناتورهای آن از میان رفته است، از لحاظ سبک نگارش بیشتر به خط سلطان علی  
 مانا است؛ ب - نسخه ایست که این تکمله در پایان آن نوشته شده است. از لحاظ خط اصل نسخه  
 و عم تکمله زلیخا نوشته شده اند ولی هیچ یک تاریخ کتابت ندارند و از نظر کاغذ و غیره  
 متأخر یعنی مربوط بقرن دوازدهم میباشند.

ج - نسخه یوسف زلیخای جامی بخط باری بخاری که در سال ۹۶۹ در ماه  
 ذی الحجه الحرام کتابت شده است و بعدها با باری های خوش رنگ استنادا به متن  
 وحاشیه گردیده باری بخاری از خطاطان معروف زمان خود است.



کرده اند و ما از آنها قبلاً نژاد کار دادیم نیز پایان تر میباشد ولی از آنجا که  
این موضوع تا اندازه بی شکل ابتکار داشت و درین قسمت بدیع مینمودند که  
مختصر و درج نمونه هایی ازین مثنوی را خدمت قاریین گرامی باین وسیله  
تقدیم داشتیم. اینک نمونه هایی هم از آن قبلاً درج میگردد  
از موضوع استعلاء یوسف علیه السلام بر مسند فرماندهی و آمدن اولاد  
یعقوب علی نبینا بمصر به جهة گمرانی، که آغاز مثنوی  
تکمله از همین جا است.

یوسف گشت از حکم الهی مشرف تاج و تخت پادشاهی

ز قحطی خلق بر هم می افتادند بر وی قصر یوسف رو نهادند

به پیش او بیفتادند غمناک ز بهر نان گندم جمله بر خاک

چو دیدند و آن قوم از بی نان چو گندم شد دلش از تابه بریان

اشارت آنچنان رفت از شه نیکو فر و شد خا صان گندم و جو

با نیک فر صنی از شهر و با نیکو فری شد منعم تر از انبار

هر آنکو داشتی خر و ارهار بگندم داد زرها را بر ابر

نه چه هر ماند نه لعل و نه یا قوت سراسر صرف کردند از پی قوت

ز سیر اختر و گردون گردان شد آثار قحطی تا به کنعان

فلک زد بهر نان چرخ سرکش دل اخوان یوسف را بر آتش

دو ن نزد بدر و فرزند از تاب ز بی نای سخن گفتند چون آب

بدر گشتا ز روی مهر بسایفی که ای فرخنده فرزندان جانی

شدم آ که ز سیر چرخ و اختر که در مصر است شاه نیک حضرت

زد اش مظهر لطف الهی است دلش روشن چو نور صبحگاهی است

چو خورشید ، مهر افزاید مردم روان گردید سوی ارچو انجم

گزار حل شما چون گرد آگاه نیکو دارد شمارا حرمت و جاه

مناعی چند با خود در گرفتند شتر را ندند وره در بر گرفتند

با نیک فرصت از راه بیابان بمصر افتادشان منزل کنعان

بهمین ترتیب در ۸۴ بیت موضوع رسیدن برادران یوسف را بمصر  
و ملاقی شدن آنها در شکار گاه با یوسف و لجویی و اعزاز و احترام  
نمودن یوسف ایشان را قاکمک نمودن آنها را با غله و گندم و متهم کردن  
آنها به جاسوسی و فرستادنشان به کنعان و گرو گرفتن یکی از ایشان یعنی یهودا را  
تا عرنظم گردد است پس از آن موضوع را چنین دنبال میکنند :

مراجعت اخوان از مصر بکنعان و تقریر نمودن سرگذشت خود را بپدر:

روان گشتند باز از ره به تمجیل  
بر فتنند از کنار مصر چون نیل

میانها را بر فتن چست کردند  
مها را شتران راست کردند

هترها را بزیر بار غله  
چو باران بارها انبار غله

باندک روز بردند از بیابان  
شترها پی ز نان ره سوی کنعان

شدند از گرد راه نزدیک ماوا  
و لیکن يك برادر نیست پیدا

بر آمد از دل یعقوب فریاد  
ز فریادش فغان در مردم افتاد

چو اشک خود بخون دل روان شد  
سراسیمه برون جست و روان شد

دو یدورفت از راه سوی اولاد  
رسید از راه کرد آلود چون باد

بر آورد آه گرم و گفت از درد  
که ای بی مهر فرزندان دل سرد

چه واقع شد برادر را که بودید  
که چون یوسف ز چشم دور کردید

چه شد او را کزین غربت با عزازت  
نیامدم چون شما سوی وطن باز

غم یوسف مرا خود بود همدم  
دل مرا فاقان کز این دگر هم

زدرد دل بر آورد از جگر آه  
ز هجران یسر کا هید چون گاه

به پیش پیر در دالود اولاد  
دوان بر خاک افتادند چون باد

بگفتند ای پدر گرمی رها کن  
ز مانی گوش بر گفتار ما کن

بشهر مصر چون رفتیم از راه  
نخست اکرام کرد از مرد می شاه

ولی آخر بما نیکو نیرد اخت  
بجاسوسی و دزدی متهم ساخت

ز آبای خودش کردیم آگاه  
حکایت از شما گفتیم با شاه

ادا کردیم پیش شاه کشور  
که ما فرزند یعقوبیم یکسر

بیا سخ گفت شاه مملکت : ا ر	که گر هستید پاک و راست کز با
سوی کنعان بره سا زید ا سباب	بسیار بد از پدر خطی در بن سباب
بما زان شبیه وظنی که شه داشت	بهو : ارا گر و آنجا نگه داشت
قسم داده از پی آن شاه و لایت	که باز آید از کنعان لایت
چو بر گر دید از کنعان بد لخواه	بیا رید ابن با من نیز همرا
طریق باز گشتن گریه دزد و د	کشایم بر شما گنجینه چو د
ز نو گفتند دیگر با پدر راز	که ما را باز رخصت : روان ساز
زبان خامه را عنبر فشان کن	خطی نیز از زبان خود روان کن
زبان را چون بکشاد یعقوب	اشارت کرد زید از بهر مکتوب
قلم را دست کا تب تیز کرد	دهانش را زبان بی مشک تر کرد

بکافه امیر افغان کرد خامه  
 مهیا شد ز روی دست نامه

بهمین قریب شاعر تحت غمازین رفتن بر ادران یوسف علی نبینا بار دوم برین  
 ابن بامین را با خود در روزی که در میان گذشت و نهادن کبل بر رخسار ابن بامین  
 بحیله و گرفتن ابن بامین را یوسف در پیش خود و آمدن از لای یعقوب علیه السلام  
 دیگر بار بمصر و مناظره ایشان باریه سفار و عفو نمودن حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام  
 احوان خود را و لطف نمودن با ایشان و بیرون نمودن از بر خود پیراهن را یوسف  
 علیه السلام و علی نبینا و نسیم سعیدی بوی یوسف علی نبینا را از پیراهن بمشام یعقوب  
 علیه السلام رسانیدن و پیراهن را رسیدن مالیدن و بپوشیدن - موضوع منظومه را  
 دوام داده چنین حتم میکند  
 روان شد پیر با اولاد و احوان  
 چو نزد يك آمد آن پیر بفرهنگ  
 تعامی لشکر از سوی بیابان  
 بسوی شهر مصر از راه کعبان  
 با تنقبال یوسف کرد آهنگ  
 روان گشتند با اشراف و اعیان  
 ( عقبه در صفحه ۳۴ پشتی )